

# اقتدارگرایی؛ زندانبانِ دیرین ایرانیان

بررسی و نقد کتاب اقتدارگرایی در عهد پهلوی

● مهدی عطریان

کارشناس ارشد علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه تهران

## چکیده

آخرین کتاب دکتر سریع‌القلم که به بررسی نظریهٔ اقتدارگرایی در دورهٔ پهلوی می‌پردازد با فاصله‌ای هفت‌ساله از کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار منتشر شده‌است. سریع‌القلم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشمندان توسعه در ایران، اینک درصدد آن است از مباحث نظری توسعه فراتر رود و علل و مصادیق توسعه‌نیافتگی ایران را در نظریه‌ای بومی مورد کنکاش قرار دهد. نوشتهٔ پیش رو درصدد آن است که با واکاوی نظری و تاریخی کتاب مذکور، نوع نگرش نظریهٔ اقتدارگرایی ایرانی و انطباق آن با تاریخ پهلوی را بررسی کند. محوریت تاریخ یا نظریه بحثی اساسی است که در کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار حائز اهمیت بود و در این کتاب نیز این موضوع جاری است؛ چیزی که می‌توان از آن به‌عنوان زندانی‌شدن تاریخ در چارچوب نظری یاد کرد.

**کلیدواژه‌ها:** اقتدارگرایی، پهلوی، حکومت فردی، استبداد، موانع توسعه.

## مقدمه

اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی، جدیدترین اثر دکتر سریع‌القلم، استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است. این کتاب در ادامهٔ کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار نگاشته شده و به بازخوانی تاریخ پهلوی می‌پردازد. کتاب پیشین با استقبال قابل توجهی مواجه شد و طبیعی است که کتاب فعلی نیز با توجه به موضوع و شهرت مؤلف، آغازگر بحث‌های تاریخی - نظری مهمی باشد.



■ سریع القلم، محمود (۱۳۹۷). اقتدار گرایی در  
عهد پهلوی، تهران: گاندی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۴۳۸-۴-۱

کتاب مذکور اگرچه در ادامه کتاب قبلی نگاشته شده است اما بسیار متفاوت است. مهم‌ترین این تفاوت‌ها را می‌توان از همان آغاز دو کتاب متوجه شد. در صفحه آغازین کتاب قاجار، مؤلف از اهمیت بالای تاریخ‌خوانی صحبت می‌کند و از اهمیت فهم تاریخ برای آینده‌نگری و حل مشکلات سخن می‌گوید، اما اولین جمله کتاب پهلوی را می‌توان بسیار متفاوت دانست: «این تحقیق در رابطه با تاریخ دوران پهلوی نیست». این تغییر رویکرد بسیار عجیبی است؛ زیرا دقیقاً شیوه نگارش هر دو کتاب را می‌توان برعکس جملات آغازین‌شان دانست. در کتاب قاجار، بحث نظری حدود ۱۲۰ صفحه را دربر می‌گیرد و تاریخ هر هفت شاه قاجار تنها در ۷۵ صفحه بررسی می‌شود اما در کتاب فعلی، بحث نظری در ۵۰ صفحه، پهلوی اول در ۷۶ صفحه و پهلوی دوم در ۱۴۷ صفحه مورد بحث قرار گرفته‌اند. این توجه به بحث مصداقیابی و استفاده از منابع تاریخی، جنس کتاب پهلوی را از صرف نظری فراتر برده است و کتاب را واقعیت‌محور و دارای بینش تاریخی کرده است؛ و البته این دقیقاً همان چیزی است که مؤلف سعی می‌کند آن را کتمان کند.

کتاب استنادات تاریخی بسیاری دارد و این موضوع در حجم منابع کتاب قابل مشاهده است. کتاب با ۶۰ منبع فارسی و انگلیسی، از گستره منابع فراوانی بهره برده است. کتاب ۳۸۴ بار ارجاع به منابع مختلف دارد که نشان از درجه بالای استناد آن است. با این حجم ارجاع و منبع، کتاب را می‌توان در زمره کتاب‌های نظری تاریخ‌پژوهانه قرار داد اما چرا مؤلف به وضوح ترجیح می‌دهد کتاب تنها به‌عنوان یک کتاب نظری ارزیابی شود و از دید تاریخی به آن نگاه نشود؟ شاید بتوان دلیل این امر را در

جنس منابع مورد ارجاع کتاب دانست. علی‌رغم منابع گسترده، بیش از نیمی از ارجاعات (۱۹۷ مورد) تنها به ۸ منبع است. در بررسی عمیق‌تر چیزی که به چشم می‌آید جنس ارجاعات است که بیشتر آن‌ها به منابع دست دوم است و تنها ۱۱ منبع دست اول مورد پژوهش قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، منابع بسیار مهمی برای واکاوی حکومت پهلوی نادیده گرفته شده‌اند مانند خاطرات هدایت (طولانی‌ترین نخست‌وزیر رضاشاه)، خاطرات فردوست و از همه مهم‌تر مجموعه عظیم تاریخ شفاهی هاروارد و بنیاد مطالعات ایران که مصاحبه‌های افرادی مانند ارتشبد طوفانیان، سپهبد هاشمی‌نژاد و شریف امامی و... که امروزه در شناخت شخصیت شاه بسیار حیاتی محسوب می‌شوند.

این بحث را می‌توان پاشنه آشیل کتاب دانست، زیرا حجم مهمی از مصادیق تاریخی آن را با استناد به منابع دست‌اول دارای اعتبار بالاتر می‌توان رد کرد و نظریه برآمده از متن تاریخی کتاب را تحت‌الشعاع این موضوع دارای نقصان قلمداد کرد. به هر شکل، می‌توان این کتاب را در بازخوانی تاریخ پهلوی، صاحب سبکی منحصر به فرد قلمداد کرد؛ زیرا از زاویه اقتدارگرایی فردی به موضوع سقوط حکومت پهلوی نگاه کرده‌است و برای تحقق این موضوع از ارجاعات گوناگون برای اثبات استفاده شده‌است؛ اما همان‌طور که در ادامه به آن پرداخته می‌شود همه این ارجاعات برای اثبات این اقتدارگرایی است و نه تنها منابع دیگر که خلاف این امر را گفته‌اند نادیده گرفته شده‌اند، حتی نکاتی که در منابع مورد استفاده کتاب قرار داشته‌اند و این موضوع را تا حدی نفی می‌کرده‌اند نیز نادیده گرفته شده‌اند.

### معرفی اثر و نویسنده

محور فعالیت‌های پژوهشی دکتر سریع‌القلم همواره در حیطه توسعه و موانع آن قرار داشته‌است، تاجایی که می‌توان به جرئت کتاب عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران را یکی از مهم‌ترین متون آکادمیک توسعه دانست. سریع‌القلم پس از دو دهه فعالیت نظری، از سال ۱۳۹۰ به‌طور جدی به حیطه پژوهش عینی روی آورده‌است. اگرچه وی همواره در کتب خود از مثال‌ها و موارد کارآمد و به‌روز استفاده می‌کرده‌است اما به‌نظر می‌رسد اکنون به‌دنبال موارد عینی موانع تاریخی توسعه و پژوهش پیرامون شخصیت‌ها و وقایع عمده تاریخی است. کتاب‌های اقتدارگرایی در عهد قاجار و پیشوایی فراتر از زمان (امام موسی صدر)، نمونه‌های آغازین این

تغییر رویکرد بودند و اکنون کتاب اقتدارگرایی در عهد پهلوی گام مهم بعدی به حساب می‌آید. کتاب در چهار فصل نگاهشته شده‌است که در فصل اول به بخش نظری و شرح و بسط اقتدارگرایی ایرانی و حکومت تک‌نفره پرداخته می‌شود و در بخش دوم و سوم، نظریه مذکور بر چارچوب زندگی و حکمرانی پهلوی اول و دوم قرار می‌گیرد و موارد متعدد تاریخی برای اثبات این موضوع ذکر می‌شود. در پایان نیز نتیجه‌گیری قرار دارد که با شرح اجمالی نظریه، سقوط حکومت پهلوی را به‌علت حکومت فردی و فقدان قرارداد اجتماعی طبقه‌بندی می‌کند.

سریع‌القلم پس از سه دهه فعالیت جدی آکادمیک، اکنون در جایگاه یکی از مشهورترین اساتید این رشته ایستاده‌است که شهرتش از حیطه دانشگاه فراتر رفته‌است. استقبال گسترده از کتاب قاجار و فاصله طولانی دو کتاب اقتدارگرایی قاجار و پهلوی (۷ سال)، محققین و علاقه‌مندان تاریخ معاصر و علوم اجتماعی و سیاسی را نسبت به این اثر بسیار کنجکاو کرده بود که تجدید چاپ ظرف سه ماه می‌تواند گواه خوبی بر این موضوع باشد. مهم‌ترین وجه اهمیت کتاب را می‌توان در ترکیب نظریه و تاریخ دانست. مؤلف تلاش کرده‌است با نگاه جامع به هر دو حیطه، نظریه و تاریخ را در کنار هم بنشانند که می‌توان این کار را ایجاد جریان‌های مهم در تفسیر تاریخ و رد نگاه تک‌بعدی به سیاست و تاریخ محسوب کرد. این جریان سازی در علوم انسانی و خصوصاً علوم سیاسی، می‌تواند آثار بعدی این حوزه را تحت تأثیر قرار دهد که در ایجاد خوانش جدید از سیاست تأثیر شگرفی دارد.

### بررسی و نقد شکلی اثر

مهم‌ترین بحثی که پیرامون این موضوع می‌توان مطرح کرد، بحث منابع مورد استفاده کتاب است. بیش از ۵۰ درصد ارجاعات، به ۱۳ درصد منابع است که عملاً ۸۷ درصد دیگر را در سایه قرار می‌دهد. اما موضوع تنها به همین بحث محدود نمی‌شود؛ بیشترین ارجاعات به کتاب‌های ایران بین دو انقلاب (آبراهامیان)، آخرین شاهنشاه (نهایندی) و زیست قدرت ایرانی (نجف‌زاده) است. کتاب آبراهامیان، اساسی‌ترین منبع کتاب است. می‌توان گفت سریع‌القلم درصدد بوده با خوانش کتاب ایران بین دو انقلاب، نظریه اقتدارگرایی خود را اثبات کند و برای غنابخشی به خط تاریخی آبراهامیان، از یادداشت‌های علم و روایت نهایندی استفاده کرده‌است. اگرچه کتاب هوشنگ نهایندی را می‌توان در زمره منابع دست

اول به حساب آورد اما نمی‌توان منکر فاصله نهانندی از حلقه اول قدرت شد؛ جایگاهی که سریع‌القلم از آن جا به نقد محمدرضا شاه می‌پردازد. نهانندی متعلق به حلقه فرح پهلوی است و در لایه دوم قدرت حضور دارد که شخص وی با توجه به مناسبات خاص قدرت در آن دوره، در جایگاه دوری نسبت به شاه و ذهیت وی قرار می‌گیرد. نهانندی کوشیده روایت خود را از زاویه تاریخی و نزدیک به شاه نشان دهد و سریع‌القلم نیز با ارجاعات فراوان به کتاب وی، عملاً روایت‌های تاریخی را حول محور کتاب وی بررسی کرده‌است. کتاب زیست قدرت ایرانی نیز علی‌رغم ارجاعات فراوان کتاب به آن، هنوز چاپ نشده‌است و بررسی منابع آن ممکن نیست. این چینش منابع و عدم به‌کارگیری منابع گوناگون و متفاوت، کتاب را از منظر روایت بسیار شکننده کرده‌است. علاوه بر این کتاب را می‌توان در موضوعات گوناگون تک منبعی دانست، بدین معنا که هر واقعه را تنها از دید یک منبع نگاه می‌کند و از آن منبع نتیجه مدنظر مؤلف را می‌گیرد. نکته مهم دیگر، خط روایت عجیب کتاب است. روند کتاب علی‌رغم داشتن خط تاریخی، دارای انقطاع‌های عجیبی می‌شود که بسیاری از تحولات مهم نادیده گرفته شده‌اند، مانند جریان‌های مارکسیستی و اسلامی، مواجهه نیروهای اسلامی با حکومت و در نهایت اشاره‌ای بسیار مختصر به اصلاحات ارضی.

این نادیده‌گرفتن جریان‌ها و منابع، عملاً باعث شده مفروض نظری مؤلف با توجه به منابع تاریخی مورد استفاده‌اش تأیید شود؛ اما باید توجه داشت این بحث نظری (اقتدارگرایی ایرانی) برخلاف مباحث نظری توسعه، در خلأ انجام نمی‌شود بلکه روایت حکومت و انسان‌هایی است که درک شده‌اند. بنابراین می‌توان با ارجاع به منابع قابل استنادتر، نه تنها روایت‌های تاریخی مذکور را زیر سؤال برد، بلکه چارچوب تاریخی نظریه را نیز غیرعملیاتی دانست.

### بررسی و نقد محتوایی اثر

بخش مهمی از فصل اول به شرح سیستم و اهمیت ایجاد سیستم‌های غیرفردی پرداخته‌است. دلیل بنیادی سقوط، فقدان سیستم عنوان شده‌است. علی‌رغم اهمیت این موضوع، از جانب مؤلف با شرح و بسط چندانی پیرامون مباحث نظری سیستم مواجه نمی‌شویم بلکه با مباحثی چون اهمیت هوش مصنوعی و فناوری مواجه می‌شویم که ارتباطی با اقتدارگرایی در عهد پهلوی ندارند. علی‌رغم نکوهش حکومت پهلوی به‌خاطر

فقدان سیستم، سریع‌القولم در صفحه ۳۵ ایجاد سازمان‌ها را مهم‌ترین وجه سیستم قلمداد می‌کند که با نگاه به تأسیس سازمان‌های مهم مانند سازمان گسترش صنایع، شرکت نفت، ایجاد وزارتخانه‌های تخصصی و سازمان مدیریت به تناقض مهمی برمی‌خوریم. مهم‌ترین سازمان‌های فعلی دولتی در زمانی تأسیس شده‌اند که سریع‌القولم آن دوره را فاقد سیستم می‌داند.

البته هرگونه تلاش برای رد این که حکومت رضاشاه و محمدرضاشاه فردی نبوده‌اند، از نظر تاریخی بی‌حاصل است. هر دو حکومت با درجات کمی از فردگرایی شروع می‌شوند و در زمان سقوط، تبدیل به فردی‌ترین حکومت‌های ممکن شده‌اند؛ چیزی که لینز از آن به‌عنوان مصداق حکومت‌های سلطانی صحبت می‌کند (لینز، ۱۳۹۳، ص. ۴۹). اما نکته قابل بحث، درجه اهمیت این فردیت در سقوط حکومت است. اگرچه می‌توان آن را به‌عنوان یکی از عوامل مهم به حساب آورد، اما محدود کردن تمام دلایل سقوط حکومت پهلوی به این امر چندان منطقی نیست. اکنون با فاصله چهار دهه‌ای از سقوط رژیم پهلوی، دلایل متعددی مانند مریضی شاه، بی‌تکلیفی نیروهای نظامی، تلاش‌های مشکوک سفارتخانه‌ها، انتخاب‌های غلط شاه و... را می‌توان برشمرد اما هیچ‌یک به‌تنهایی سقوط را رقم نمی‌زنند. بنابراین فقدان دید کلی که با توجه به منابع گوناگون حاصل می‌شود، یکی از مهم‌ترین نقص‌های کتاب است. مثلاً مؤلف یکی از معایب مهم حکومت پهلوی را بی‌توجهی به توسعه اجتماعی و فرهنگی می‌داند، در حالی که کتاب آبراهامیان یک بخش مهم خود را به مزایای توسعه فرهنگی - اجتماعی پهلوی دوم اختصاص داده‌است که تنها یک نمونه آن رشد ۳۰۰ درصدی سیستم آموزشی ظرف ۱۴ سال است (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۲۴-۵۴۹).

در فصل اول، مؤلف بحث را با موضوع اقتدارگرایی پهلوی آغاز می‌کند اما با بحث‌های گوناگون پیرامون سیستم، مدیریت سیستم، توانایی‌های مدیران امروزی و فلسفه مدرنیته بحث خود را به‌جلو می‌برد. عدم توالی تاریخی و نبود روایت خطی و پرش‌های تاریخی مکرر، در جای‌جای کتاب به‌چشم می‌خورد و بسیار عجیب به نظر می‌رسد؛ تاجایی که بعضی اوقات شاهد جهش‌های یک دهه و دو دهه‌ای هستیم. در جای‌جای کتاب قیاس‌ها و شاهد مثال‌های نه‌چندان مرتبط به‌چشم می‌خورد. آن‌چنان که در صفحه ۱۴۴ موضوعات غیرمرتبطی تسلسل‌وار مطرح می‌شوند که ارتباط نزدیکی با یکدیگر ندارند. به‌عنوان عدم تواتر نیز می‌توان گفت

در صفحه ۲۲۲ با موضوع حزب توده (۱۳۳۲) و اصلاحات ارضی (۱۳۴۲) مواجه می‌شویم، درحالی‌که در صفحه قبل بحث قراردادهای ۱۳۵۰-۱۳۵۷ بوده‌است.

اما نکته بسیار مهم‌تر، روایت‌های تاریخی عجیب کتاب است. مؤلف اصرار دارد تمام دلایل سقوط پهلوی را به فردمحوری شاهان پهلوی مرتبط سازد و از این زاویه به موضوع نگاه نمی‌کند که علی‌رغم استبداد فردی، بسیاری از تصمیمات درست و غلط، توسط روشنفکران تأیید شده‌است و عملاً تنها راه‌حل‌های ممکن آن دوره بوده‌اند. نویسنده به کرات رضاشاه را فردی می‌داند که متون نخوانده و از قرارداد اجتماعی جان لاک اطلاعی ندارد و به همین دلیل تصمیمات غلطی گرفته‌است که حیاتی‌ترین آن تکیه اشتباه به آلمان بوده‌است؛ اما بررسی نمی‌کند که چرا کسانی که در اطراف رضاشاه بوده‌اند و متون تخصصی فلسفی اروپایی را خوانده بوده‌اند (مانند فروغی، تقی‌زاده و علی‌اکبر سیاسی) نه‌تنها اقدامات مذکور را تأیید می‌کرده‌اند بلکه در مواردی خود مشوق شاه بوده‌اند. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل آن را این دانست که راهی که رضاشاه رفت، تنها امکان توسعه بوده‌است هرچند که نمی‌توان منکر معایب آن شد؛ کما این‌که موارد مثبتی که سریع‌القلم از پیشرفت برمی‌شمرد اکثراً با کمک آلمان حاصل شده‌است.

کتاب به دلایلی نامفهوم تاریخ‌هایی غیرمعمول را محور تحولات اعلام می‌کند و همه‌چیز را در سایه آن‌ها بررسی می‌کند؛ مثلاً ۱۳۱۳ را آغاز استبداد رضاشاه دانسته و اختلال پس از ۱۳۱۳ در امر توسعه عمرانی را نیز به این علت می‌داند (ص ۴۶). اگرچه هیچ دلیلی برای علت انتخاب این سال ذکر نشده اما به‌هیچ‌روی نمی‌توان اختلال در امر توسعه را پذیرفت. بیمه ایران (۱۳۱۳)، دانشگاه تهران (۱۳۱۳)، کتابخانه ملی (۱۳۱۶)، راه آهن (۱۳۱۵) و رادیو (۱۳۱۹) همگی در تضاد با این ادعا هستند؛ موارد فوق در نقاط دیگر همین کتاب به‌عنوان مصادیق مثبت توسعه پهلوی ذکر شده‌اند.

کتاب چهار مرتبه (ص ص. ۴۷، ۵۴، ۱۸۱، ۲۹۷) سال ۱۳۴۸ را نقطه آغازین اقتدارگرایی پهلوی دوم می‌داند. بسیار قابل تأمل است که برای این نقطه مهم و حیاتی که عملاً محور کتاب است، هیچ دلیلی ذکر نمی‌شود. لازم به ذکر است که منابع مهم پژوهشی تاریخ پهلوی، هیچ‌کدام این نقطه را آغاز استبداد نمی‌دانند بلکه ۱۳۴۲ که اصلاحات ارضی و حذف زمین‌داران رخ داد را آغاز استبداد می‌دانند. تنها اتفاق مهمی که در سال ۱۳۴۸ رخ

می‌دهد، استعفای عالی‌خانگی از وزارت اقتصاد است که نمی‌توان آن‌را تنها علت اقتدارگرایی به حساب آورد؛ هرچند گفتنی است علی‌رغم مذمت فردگرایی و تخطئه کیش شخصیت توسط مؤلف، کتاب به طرز باورنکردنی شیفته عالی‌خانگی است و عملاً شاهد بت‌وارگی عالی‌خانگی به‌عنوان قهرمان توسعه هستیم: «شاید بتوان ادعا کرد علینقی عالی‌خانگی تحصیل‌کرده‌ترین، مجرب‌ترین، موفق‌ترین و ایران‌دوست‌ترین وزیر در کل دوره پهلوی است» (ص. ۱۹۱). برای تردید در این ادعای عظیم، کافی است به اسامی وزاری چون داور (دادگستری - اقتصاد)، فروغی (دادگستر - اقتصاد)، محمد مصدق (اقتصاد - خارجه)، غلامحسین صدیقی (کشور) و علی‌اکبر سیاسی (فرهنگ - خارجه) نگاه کنیم. در موارد دیگر نیز هر خاطره‌ای که در تعارض با خاطرات عالی‌خانگی باشد رد می‌شود: در صفحه ۲۱۸ بحث ذوب آهن مطرح می‌شود و مؤلف با استناد به عالی‌خانگی، کشورهای غربی را نسبت به فروش صنعت ذوب آهن در ایران مخالف نمی‌داند درحالی‌که در خاطرات نیازمند که بارها توسط سریع‌القلم در همین کتاب مورد استناد قرار گرفته است شرح مفصل مخالفت غرب با تأسیس ذوب آهن با ذکر جزئیات آمده است (سعیدی، ۱۳۹۷، ص. ۱۹۱).

نکته عجیب دیگر در کتاب، اشتباهات مکرر تاریخی است. در صفحات ۱۳۱ و ۱۶۷ اشتباهات گوناگون تاریخی به چشم می‌خورد که بعضاً منتج به نتیجه‌گیری‌های غلط شده‌اند. شاید اشتباهات تاریخی به‌خودی‌خود اهمیت حیاتی نداشته باشند اما در کتاب اقتدارگرایی با این موضوع مواجه‌ایم که این اشتباهات، مقدمات اصلی یک نتیجه‌گیری محوری‌اند و این موضوع، اهمیت اشتباه را دوچندان می‌کند. نمونه اول، صفحه ۲۱۲ است که ابتدا تعداد مشاغل منوچهر اقبال با ایادی اشتباه گرفته می‌شود (فردوست، ۱۳۹۵، ص. ۲۰۲) سپس برکناری او از ریاست شرکت نفت و کناره‌گیری از قدرت علت نامه انتقادی و تند او به شاه و سیستم به حساب می‌آید. نکته آن‌جاست که اقبال هیچگاه از ریاست شرکت نفت برکنار نشد که بخواهد انتقاد کند. اقبال در خانه سازمانی شرکت نفت فوت کرد و تا قبل از مرگ تمام کارها و پیگیری‌های خود را از دفتر مدیرعامل شرکت نفت انجام می‌داد (شاهدی، ۱۳۸۹، ص. ۶۱۶). از طرف دیگر هیچ منبعی از نامه انتقادی سخن نمی‌گوید. اگرچه در برخی منابع، صحبت از درخواست استعفا توسط هویدا (وزیر دربار) چند ساعت قبل از مرگ اقبال مطرح است اما کتاب این فاصله را چندین هفته قلمداد کرده و این اتفاقات ناشنیده را در این بازه زمانی می‌داند. منبع مورد استفاده خود کتاب برای



این موضوع *Eminent Persian* نیز با این روایت فاصله دارد.

در صفحه ۲۱۲ نیز جمله «من دولتم» (جمله معروف لویی چهاردهم) را سریع‌القلم به‌عنوان تمثیلی لذت‌بخش از جانب علم برای محمدرضا شاه ذکر کرده‌است، درحالی‌که با مراجعه به یادداشت‌های علم، جلد پنجم صفحه ۲۸۳ عصبانیت شدید شاه از این تمثیل را مشاهده می‌کنیم.<sup>۱</sup> حال شاهدیم مؤلف با مثال فوق، این‌گونه تمثیل‌ها را «نیاز روانی محمدرضا شاه» به حساب می‌آورد!

نمونه دیگر که شاید عجیب‌ترین مصادره به مطلوب ممکن باشد در صفحه ۲۴۱ به چشم می‌خورد. «محمدرضا به تدریج معتقد شد دیگران باید از او بترسند تا امور پیش برود». این موضوع بسیار عجیب است زیرا گردانندگان دربار به کرات از خجالتی‌بودن وی سخن گفته‌اند (اصلان افشار، ۱۹۸۹، ص. ۶۲ و باهری، ۱۹۸۲، ص. ۳۷۰). با مراجعه به منبع مورد استناد کتاب، متوجه می‌شویم یادداشتی از علم که مورد استنتاج این نتیجه‌گیری نصف صفحه‌ای قرار گرفت، صرفاً پیرامون چای‌نیارودن خدمه دربار علی‌رغم درخواست شاه است که شاه می‌گوید اگر نترسند دیگر کاری انجام نمی‌دهند! این خاطره محدود به خدمه دربار، مقدمه یک نتیجه‌گیری محوری در کتاب شده‌است: «در نظامی که قدرت در گردش نیست، ترساندن شاید تنها راه ادامه حکمرانی باشد». این مقدمه‌ها و ندیدن موارد نقض در منابع مورد استفاده، بارها در کتاب تکرار شده‌است. مؤلف، علم را شخصی بی‌اراده و صرفاً متملق توصیف می‌کند و اگرچه بارها موارد استناد تأیید نظر خود را استفاده کرده‌است اما به موارد ناقض نظرش استناد نمی‌کند. در یادداشت‌های علم بارها از اختلافات شخصی خود و شاه سخن گفته‌است که هیچ‌کدام در صفحه ۲۴۲ کتاب که علیه علم است استفاده نشده‌است. مهم‌ترین این موارد اختلاف را می‌توان در جلد اول یادداشت‌های علم، صفحه ۵۱ مشاهده کرد که شاه نامه‌ای جهت تسلیت ترور کندی برای جانسون می‌خواهد بفرستد که از هر منظر توهین‌آمیز است. شاه این نامه را به آرام (وزیر خارجه) دیکته می‌کند و تأکید می‌کند هیچ‌کس (خصوصاً علم) نامه را نبیند. علم پس از فهمیدن موضوع، رأساً جلوی ارسال نامه شاه را می‌گیرد و این امر منجر به کدورت شدید بین شاه و علم می‌شود. جالب آن‌جاست که علم به صراحت در این دعوا بر سر موضعش می‌ایستد تا آن‌جا که شاه عقب‌نشینی می‌کند!

۱. در یادداشت‌های علم، ج. اول، ص. ۱۶ نیز عالیخانی درباره این موضوع صحبت کرده‌است.

نکته مهم تاریخی که می‌توان در رابطه با کتاب برشمرد عدم توجه مؤلف به حلقه‌های مختلف قدرت در صحنه سیاسی است. حلقه دربار (ایادی، علم، دولو) حلقه فرح پهلوی (نهایندی، نصر، قطبی، امیرارجمند)، حلقه علم (باهری، عالیخانی، تفضلی، پرویزی) و یا حلقه هویدا (مجیدی، ثابتی، انصاری) نمونه‌های اندکی از حلقه‌های دوران پهلوی هستند که گاهی با هم دشمن بسیار سخت و گاهی حتی با هم افراد مشترک داشتند. در میان این حلقه‌ها، جنگ حلقه هویدا و علم با یکدیگر بسیار علنی بود. نکته‌ای که در کتاب اقتدارگرایی به آن برمی‌خوریم، استناد مؤلف به یک حلقه جهت تخطئه حلقه دیگر است. مثلاً اظهارات ثابتی (هویدا) برای تحقیر شخص علم در کتاب در دامگه حادثه بسیار زیاد است؛ درحالی‌که در صحت ادعای آن می‌توان شک فراوان کرد (این در حالی است که اظهارات ثابتی علیه عالیخانی مورد توجه مؤلف قرار نمی‌گیرد!) و یا در صفحه ۲۸۷، ثابتی از شجاعت هویدا در جلوگیری از سواستفاده خاندان سلطنتی می‌گوید که با توجه به قرائن بسیار، هویدا نه تنها جرئت این کار را نداشت بلکه راه را نه تنها برای ایشان که برای منسوبین درجه چندم نیز هموار نیز می‌کرد (سعیدی، ۱۳۹۵، ص. ۲۰۵). از این‌رو نویسنده در دام جنگ این حلقه‌ها افتاده‌است و بسیاری از این بدگویی‌های بدون سند را به‌عنوان دلیل محکم به کار گرفته‌است.

### ارزیابی نهایی

بررسی کتاب اقتدارگرایی ایران در عهد پهلوی در کنار اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار نکته مهمی را نمایان می‌کند و آن تفاوت مشکل‌شناسی و طبعاً راه‌حل متفاوت در دو کتاب است. کتاب قاجار، اقتدارگرایی را موضوعی در اساس فرهنگی و دارای نمود سیاسی می‌دید ولی در کتاب پهلوی موضوع اساساً سیاسی است و فرهنگ در حاشیه آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما چه چیزی سبب شده‌است کتاب قاجار و پهلوی، علی‌رغم عنوان نظری مشابه و تنها تفاوت در دوره تاریخی این‌قدر از یکدیگر فاصله داشته باشند؟ در فاصله بین دو کتاب، مؤلف تجربه حضور عالی در عرصه سیاسی را تجربه کرده و شاید همین تجربه، عامل تفاوت نظری دو کتاب و انتقال موضوع از فرهنگی به سیاسی باشد. در کتاب فعلی، محور تحلیل و مشکلات از فرهنگ جامعه به فقدان کار سیستمی در کنار حکومت فردی منتقل شده‌است و راه برون‌رفت در حل منازعات اساسی (مانند مشروعیت و یا توسعه) دیده شده‌است. اگر در قاجار، اقتدارگرایی نه تنها معطوف

به سران، که بیماری مردم عادی به حساب می‌آمد (سریع‌القلم، ۱۳۹۰، ص. ۹). اینک اساس مشکلات جامعه در نبود یک قرارداد اجتماعی بین نیروهای مؤثر قلمداد شده و فقدان یک قرارداد اجتماعی همانند اروپا بین نیروهای مؤثر یکی از مهم‌ترین زیربناهای توسعه‌نیافتگی بحث شده‌است. این سه موضوع (سیستم، حکومت فردی و قرارداد اجتماعی) به‌طور متناوب در نقطه به نقطه کتاب بحث شده‌است. اگرچه هر سه موضوع، از بدیهیات علم سیاست هستند اما چیزی که مؤلف نادیده گرفته‌است را شاید بتوان در تفاوت حکومت قاجار و پهلوی دید. هر دو حکومت به این سه موضوع بی‌توجه بوده‌اند اما تفاوت توسعه ایران در دو حکومت هیچ نیازی به توضیح ندارد. رژیم پهلوی به‌واسطه کودتای یک گروه قزاق پایه‌ریزی شد ولی هنگام سقوط، پنجمین ارتش دنیا را در اختیار داشت. از این شاخه‌های گوناگون، چه در عرصه نظامی و چه در عرصه زیرساخت‌های اجتماعی مثال‌های بسیاری می‌توان زد که نمایانگر تفاوت‌های قاجار و پهلوی‌اند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۲۴-۵۳۴). نتیجه‌گیری مؤلف پیرامون سقوط پهلوی به‌علت حکومت فردی و استبداد قابل پذیرش است، اما سؤال این‌جاست که علت پیشرفت‌های گوناگون چه بوده‌است؟ در طول متن کتاب بین ارزیابی مثبت و منفی از حکومت پهلوی در نوسان است. اگرچه ریشه کل مشکلات منفی در حکومت فردی شرح و بسط یافته‌است، اما ویژگی‌های مثبت حکومت پهلوی که ذکر شده‌است (ص ۱۰۳، ص. ۱۲۶-۱۲۸) مورد علت‌یابی قرار نگرفته‌اند. به‌هرروی نمی‌توان نمونه‌ها و استنادات تاریخی کتاب را کافی دانست؛ هرچند که مؤلف «پردازش این چارچوب نظری را با بهره‌گیری از مواد خام و داده‌های وسیع» [تاریخی] دانسته‌است (ص. ۶۶). بحث‌های تاریخی به‌هیچ‌روی کافی نیست و همان‌طور که در بخش قبل گفته شد مؤلف حتی منابع مورد استفاده خود را نیز تقطیع کرده‌است تا بتواند نظریه خود را بر روی حکومت پهلوی سوار کند. به‌همین علت کتاب را به‌هیچ‌شویه نمی‌توان برگرفته شده از تاریخ دانست بلکه می‌توان گفت نظریه‌ای از قبل وجود داشته‌است که داده‌های تاریخی، تنها در صورت تطابق با آن استفاده شده‌اند و داده‌های متضاد نادیده گرفته شده‌اند. به‌نظر می‌رسد سریع‌القلم درصدد تدوین نظریه‌ای جامع پیرامون اقتدارگرایی است اما چندان علاقه‌ای به کار تاریخی و اسنادی ندارد. بخش اصلی اسناد دست‌اولی که به آن‌ها اشاره شده، در کتاب زیست قدرت ایرانی وجود دارد که از سوی دکتر نجف‌زاده (هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی) در دست

تدوین است و سریع‌القلم قبل از چاپ کتاب به آن‌ها ارجاع داده‌است که عملاً راه را بر منتقدین تاریخی کتاب برای بررسی اسناد بسته‌است. به هر صورت می‌توان کتاب قاجار را بخش فرهنگی و کتاب پهلوی را بخش سیاسی این نظریه جامع در نظر گرفت که راه‌حل‌های متفاوتی برای حل این معضل ارائه می‌کنند.

نکته مهم دیگر، عدم تفاوت بین فصل اول (چارچوب نظری) و فصل چهارم (نتیجه‌گیری) است. چیزی که در سرتاسر این کتاب به چشم می‌خورد، اشارات صریح و مبهم به فقدان قرارداد اجتماعی و حکومت فردی است. کل معضلات در وادی این موضوعات مورد بحث قرار می‌گیرند و به شیوه و شکل‌های گوناگون، به آن‌ها ربط داده می‌شوند که عملاً موضوع را در این مفاهیم زندانی می‌نماید. این شیوه چندان مطلوب نیست و عملاً پژوهش را دچار یک فراز و فرود مهم می‌کند؛ برای اثبات مفاهیم نظری، از مصادیق تاریخی استفاده می‌شود و وقایع تاریخی به‌عنوان تأییدکننده این مفاهیم به کار می‌روند. سایر وقایع تاریخی و مفاهیم نظری نادیده گرفته می‌شوند و عملاً تاریخ، به‌واسطه این دیدگاه مسلط برساخته می‌شود که نتیجه حاصل را نه می‌توان یک اثر تاریخی مهم و قابل ارجاع شناخت و نه یک نظریه سیاسی؛ چون از هر دو جهت قابلیت نقص و مردود اعلام کردن وجود دارد.

### بیان نتایج و ارتباط اثر با وضع امروز

محمد قوچانی در نقدی که بر کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار نوشته بود، آن کتاب را نظریه «اقتدارگرایی ایرانی» می‌داند که بنا به ضرورت زمانه با عنوان فرعی در عهد قاجار چاپ شده‌است (مهرنامه، ش. ۱۹). این موضوع را در کتاب اقتدارگرایی در عهد پهلوی نیز می‌توان صادق دانست. کتاب اگرچه محور تحلیل و تخریب خود را رضاشاه و محمدرضاشاه قرار داده‌است اما در گوشه و کنار، از کنایه‌زدن به وضع امروز کشور نیز دریغ نمی‌کند. مؤلف در صفحه ۴۵، در لابه‌لای چارچوب نظری و شرح اقتدارگرایی ایرانی از قاجار به پهلوی می‌نویسد جنبه فردی حکومت در ایران هنوز بعد از قرن‌ها نظام پادشاهی حفظ شده‌است و در ساخت قدرت علی‌رغم مدرنیته تغییری حاصل نشده‌است. در صفحه ۶۰ نیز فساد مالی، تبعیض، خویشاوندسالاری و ثروت‌اندوزی مدیران از ویژگی‌های ثابت حکومت و دولت در ایران دانسته شده‌است. به‌عنوان نمونه آخر نیز می‌توان به صفحه ۲۰۸ اشاره کرد که مسائلی که مورد اشاره مؤلف قرار

می‌گیرد بیش از آن‌که اشاره به گذشته داشته باشد، به وضع اجتماعی امروز جامعه نگاه می‌کند.

بحث مهم دیگر، اشاره‌های مؤلف به بحث مشروعیت و مشکلات نگاه ایدئولوژیک به توسعه است که اگرچه در خلال بحث توسعه در ژاپن محسوب می‌شود اما به‌وضوح اشاره به مشکلات ایران دارد. سریع‌القلم آغاز روند مدرنیته ایران و ژاپن را در یک بازه زمانی می‌داند اما علت پیشرفت ژاپن را در مقابل عدم تغییر وضع ایران یک چیز می‌داند: عدم وجود مخالف ایدئولوژیک در ژاپن و وجود مخالفین قدرتمند و ایدئولوژیک در ایران (ص. ۱۱۶). این موضوع به‌صورت عیان‌تر در کتاب قاجار (ص. ۲۲۳) نیز شرح و بسط داده شده بود و اکنون در لابه‌لای سطور کتاب قرار گرفته‌است. مؤلف، بین قبول مدرنیته و پیشرفت یک ربط واضح و مستقیم می‌بیند و راه برون‌رفت را تنها در یک اجماع نظر کلی میان سران اجتماع می‌داند که با توجه به سایر آثار سریع‌القلم می‌توان نتیجه مطلوب و منطقی سریع‌القلم را اجماع بر سر توسعه و پیشرفت دانست.

نکته مهم دیگر اشاره مکرر و مثبت کتاب به اهمیت اقلیت آگاه است؛ چیزی که در سایر کتاب‌های دکتر سریع‌القلم تحت‌عنوان نخبگان ابزاری و فکری اشاره می‌شود. مؤلف به‌خوبی اهمیت یک اقلیت آگاه چه در عرصه فکری و چه در عرصه اجرایی را نشان داده‌است که می‌توان بدین‌صورت برداشت کرد که علی‌رغم تمام مشکلاتی که هنوز حل نشده‌اند، یک گروه چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشد و تأثیری شگرف بر نسل‌های آتی بعد از خود بگذارد.

مهم‌ترین نکته کتاب بدون شک تلاش دکتر سریع‌القلم برای شرح و بسط یک نظریه ایرانی و بومی است؛ چیزی که از موشکافی فرهنگ ایران برآمده باشد و البته بتواند روشن‌گر راه آینده باشد. تلاش مؤلف پیرامون این موضوع امری ستودنی و انکارنکردنی است؛ کاری که از سخن‌گفتن صرف فراتر رفته و عمیقاً به‌دنبال حل علت از طریق تشریح معلول‌هاست. مطمئناً این سنگ بزرگ، نیاز به پژوهش‌های عریض و طویل دارد تا بتواند از عیب و نقص تهی شود. این کتاب در حکم صیقل‌دادن اولیه نظریه‌ای است که احتمالاً چند سال آینده مجسمه اقتدارگرایی ایرانی خواهد شد. اما علی‌رغم این تفصیل، مؤلف را می‌توان به‌واسطه متن تقدیم‌های مشهورش متفاوت با کتاب قبل دید؛ اگر کتاب قاجار (۱۳۹۰) به ایرانیان زیر ده سال اهدا شده بوده که قرار بود فرهنگ عمومی جامعه را اعتلا ببخشند، اینک کتاب پهلوی به نسل آینده کشور (ایرانیان سال ۱۴۲۲)

اهدا شده که در آن سال دیگر از مباحث نظری فراتر رفته‌اند و عملاً در ایرانی آباد زندگی می‌کنند که با معیارهای کمی و کیفی مطرح شده، از کشورهای پیشرفته به حساب می‌آید؛ چیزی که اما بحث نشده آن است که چگونه امکان شکستن حلقهٔ دیرین اقتدارگرایی توسط نسل ایرانیان ۱۳۹۷ تا ۱۴۲۲ وجود دارد؟

### منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). ایران بین دو انقلاب، ترجمهٔ احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نی
- افشار، امیراصلان (۱۹۸۹). پروژهٔ تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران.  
[www.library.harvard.edu/collection/iranian-oral-history-poroproject](http://www.library.harvard.edu/collection/iranian-oral-history-poroproject)
- باهری، محمد (۱۹۸۲). پروژه تاریخ شفاهی هاروارد  
[www.library.harvard.edu/collection/iranian-oral-history-poroproject](http://www.library.harvard.edu/collection/iranian-oral-history-poroproject)
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: فرزانه روز
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۹۷). تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران، خاطرات رضا نیازمند، تهران: لوح فکر
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۹). افول مشروطیت: زندگینامه سیاسی دکتر منوچهر اقبال. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- شهبابی، هوشنگ؛ خوان‌لینز (۱۳۹۳). نظام‌های سلطانی، ترجمهٔ منوچهر صبوری، تهران: پردیس دانش
- علم، اسداله (۱۳۹۵). یادداشت‌های علم، تهران: معین
- فردوست، حسین (۱۳۹۵). ظهور و سقوط پهلوی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- قوچانی، محمد (۱۳۹۰). نقد کتاب اقتدارگرایی در عهد قاجار، مهرنامه، ش. ۱۹.

فصلنامه نقدکتاب

**علم‌اندیشا**

سال اول، شماره ۳-۴  
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۷۲